هوالعلیم

خسران زده‌ترین فرد در طریق سیروسلوک

شرح حدیث عنوان بصری – حسران و بطالت عمر – جلسه۱۱۶

بیانات
آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أعوذبالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّي الله علي سيّدنا و نبيّنا أبي القاسم محمّد
وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

امام صادق علیه‌السّلام در حدیث شریف «عنوان بصری» می‌فرمایند: **وَ لَا يَدَعُ أَيَامَهُ بَاطِلًا**؛ وقتی‌که خداوند فردی را موفق کرد به مقام عبودیت: اینکه همه امور را از خدا ببیند و به خود نسبت ندهد و اسباب را متوجه مسبب الاسباب بکند و نظرش را نسبت به حوادث و مسائل دنیوی، نظر اهل دنیا و اهل ماده نکند و به مسائل، به دیده توحید و استناد همه امور به پروردگار نگاه کند و فلاح را از او بخواهد نه از اهل دنیا و روابط، و سعادت را در توسل به پروردگار بجوید نه از اهل کثرات و توغل و توهمات. اتکا در امور بر ذات پروردگار بکند نه بر سلاسل و روابط موجوده و متوهمه و متخیله در این عالم اعتبار، همان‌طوری که سایر افراد و مردم در روابط خود به دنبال استناد و توسل به کثرت‌ها و به اهل دنیا در هر شکل و قالبی، قالب فرق می‌کند ولی واقعیت و حقیقت یکی است به آنها توجه می‌کنند و نظام خود را به خدای متعال بسپرد و تدبیر امور خود را به او بسپرد، این شخص موفق خواهد شد که به مرحله عبودیت برسد و دست شیطان را از حیطه وجودی خودش کوتاه گرداند. از جمله آثار و نتایج این مرتبه این است که نباید ایام خود را به باطل بگذراند.

این عبارت همان‌طوری که در جلسات گذشته خدمت رفقا عرض شد، دارای مراتبی از حقیقت و واقعیت است که هر شخص بر طبق همان مرتبه خود باید این کلام امام علیه‌السّلام را در وجود خود و در اعمال و رفتار خود و بالاتر بگوییم در نیات خود متحقق کند و خود را مصداق برای این مسئله قرار بدهد. منظور از بطالت چیست؟ اینکه امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند: ایام خود را به بطالت نباید بگذارند، مقصود چیست؟

جلسه گذشته عرض شد که قطعاً مقصود امام علیه‌السّلام پرداختن به امور حرام نیست؛ چون دلیلی ندارد که حضرت بفرمایند شخص با یک حرام روشن و بین بخواهد روزگار خود را به بطالت بگذراند و در بیان آیه شریفه که می‌فرماید: وَ قَدِمْنا إِلى ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً الفرقان، ۲۳ در آنجا عرض شد که مقصود از این آیه، امر حرام نیست، شرب خمر نیست، سرقت نیست؛ چون در اینجا دیگر عملی نیست تا اینکه خدای متعال بخواهد آن عمل را هَباءً مَنْثُوراً بکند. آن عمل خودش هَباءً مَنْثُوراً است، نیازی به قیاس و ارزش و میزان در کفه عمل ندارد. سرقت معنا ندارد در عالم قیامت به حساب بیاید. شرب خمر معنا ندارد در عالم قیامت‌در کفه ترازو قرار بگیرد. ربا معنا ندارد در عالم قیامت به آن توجه شود و یا اینکه مورد ارزیابی قرار بگیرد که آیا ربا صحیح است یا باطل است؟ چقدر ارزش دارد؟ چون ارزش ندارد. خوردن مال یتیم معنا ندارد

که در روز قیامت به حساب بیاید. رشوه معنا ندارد در روز قیامت مورد ارزیابی قرار بگیرد. حکومت به ظلم و قضاوت به ظلم، معنا ندارد در روز قیامت مورد ارزیابی قرار بگیرد.

مسلم است اینکه از اول هیچ، نیازی به بحث ندارد و بیخود هم ملائکه وقتشان را به این کارها نمی‌گذرانند که آیا تو زنا کردی؟ حالا این زنا چقدر ارزش دارد؟ دزدی کردی، چقدر ارزش دارد؟ نه! آنها وقتشان را به امور دیگر می‌گذرانند، وقتشان را به بطالت نمی‌گذرانند. از اول به حساب نمی‌آورند تا اینکه بخواهد روی آن فکر بشود و حکومت بشود و قضاوت بشود و چه مقدار از او مورد توجه قرار بگیرد. وقتشان را نمی‌آیند صرف این امور باطل و لاطائلات کنند.

پس بنابراین همان‌طوری که در جلسه گذشته خدمت دوستان عرض شد، مقصود و منظور این آیه عبارت است از اموری که ظاهر صالحی دارد و این ظاهر صالح هم در دیدگاه افراد در وهله اول مورد توجه است: فلان شخص را نگاه کنید به جای فلان غذا، نان و پنیر می‌خورد! فلان شخص را نگاه کنید لباس ده وصله می‌پوشد! فلان شخص را نگاه کنید در انفاق به افراد این چنین می‌کند! فلان شخص را نگاه کنید شب تا صبح سه ساعت به نماز و عبادت می‌گذراند! فلان شخص را نگاه کنید از نظر زهد و مراتب تقوا در چه وضعیتی قرار دارد! ببینید! اموری که از نظر ظاهر: فلان شخص را نگاه کنید ببینید چقدر خدمت می‌کند! چقدر به مردم رسیدگی می‌کند، چقدر خوب صحبت می‌کند! چقدر جلساتی دارد، چه منبر جاذبی دارد، چه سخنان دلنشینی دارد! یا اینکه نسبت به افراد کاسب، نسبت به امور این چقدر اهل توجه است، به فقرا انفاق می‌کند، مجالس عزاداری!

الان یک قضیه‌ای به یادم آمد، در زمان مرحوم آقا آن زمانی که ما طهران بودیم و طفل بودیم در حدود سیزده یا پانزده سالم بود یکی از دوستان مرحوم آقا که قماش فروش و در بازار هم پارچه فروش بود. یک شب زمستان بود، صحبت راجع به کارها و برنامه‌هایی که افراد انجام می‌دهند در همین‌گونه مسائل و همین صحبت‌هایی که در این جلسات اخیر مورد بحث و توجه است، من یادم هست اتفاقاً مرحوم آقا داشتند راجع به همین مسائل صحبت می‌کردند. آن شخص از باب مثال یک قضیه‌ای نقل کرد، می‌گفت که فلان شخص یک شخصی از تجار از پارچه فروشان و قماش فروشان معروف بازار ایشان آمده از ما یک مقدار زیادی پارچه گرفته به نحو کلی، بعد پولش را نداده و همین‌طور به تأخیر انداخته تا اینکه الان‌که دیگر تقریباً حدود بیست روزی به ایام نوروز مانده بود و دیگر آن پارچه‌هایی که در فصل زمستان است، طبعاً مصرفی برای ایام بعد از زمستان نداشت و اگر هم بخواهد بماند طبعاً این فروشنده نسبت به این متضرر خواهد.

بعد از اینکه ما هی دنبال این فرستادیم که بیا و حساب کن، یک روز آمدیم در حجره را باز کنیم، دیدیم که مواجه شدیم با یک مقدار از پارچه‌ها، گفتیم اینها چیست؟ متوجه شدیم اینها همان پارچه‌های خودمان است

که آن موقع، ایشان مثلًا چهار ماه یا پنج ماه پیش از ما گرفته. حالا جالب اینجاست، بعضی از اینها دست نخورده بود و همان جور به حال خودش بود. ولی دیدیم که بعضی از اینها را ایشان نصفش را فروخته و نصف دیگرش را آورده گذاشته اینجا. بعضی را سه چهارمش را فروخته و دو متر را گذاشته اینجا خودش می‌گفت دیگر به یک متر و دو متر و پنج متر هم ما می‌دیدیم که ته مانده را برداشته آورده اینجا گفته اینها را ما نمی‌خواهیم. نمی‌خواهیم چیست؟ شما پنج شش ماه پیش از ما گرفتی، این چه رسمی است؟ چه دینی است؟ چه اسلامی است؟ آن موقع ما پول را گرفتیم به شما دادیم.

خلاصه می‌گفت این نیاز نیست و همین است، می‌خواهی بخواه نمی‌خواهی نخواه! می‌گفت خلاصه ما دیدیم نمی‌توانیم با این آقا ... حالا این آقا خیلی محاسن مفصلی هم داشت و مورد توجه اصناف هم بود. می‌گفت ما رفتیم چند نفر را دیدیم، بالاخره آنها این را راضی کردند که اقلًا این یک متری و ده متر و پنج متری‌ها را بیاید ببرد. حالا آنهایی که همین‌طور دست نخورده به جای خود. می‌گفت ما امسال حسابی متضرر شدیم و نسبت به این قضیه یک ضرر فاحشی ما کردیم البته برایش خوب بود این مقدار را من قبول دارم برایش خوب بود حالا از دیدگاه او.

می‌گفت از این قضیه گذشت، یک هفته بعد ما رفته بودیم مسجد طهران، مسجدی در همان بازار قماش‌ها که معروف هم بود. مجلس روضه و قرائت قرآن و صحبت، بعد گفتند یکی از آقایان بیاید دعا کند و بقیه آمین بگویند. از همه آنها این آقا را انتخاب کردند! این بلند شد رفت کنار بلندگو ایستاد و شروع کرد دعا کردن و جالب اینکه مثل ابر بهار هم شروع کرد به گریه کردن. یعنی همین آقا از چشم‌هایش ... می‌گفتیم آخر این آب‌ها از کجا می‌آید؟ آخر این گریه بالاخره یک چیزی می‌خواهد، یک انگیزه‌ای می‌خواهد، یک رقّتی، تو که از سنگ خارا هم قلبت سفت‌تر است، این قساوت و این کیفیت خیلی عجیب است‌ها، خیلی عجیب است. یعنی این عیناً همین قضیه‌ای که من برای شما نقل کردم دیدیم آمد و شروع کرد با چه بیانی: خدایا چه کن، عاقبت ما را بخیر کن، از جملات عربی و دعای عربی و فارسی و همه هم آمین گفتند. گفتیم خب الحمدلله دعاگویمان را هم فهمیدیم و مشخص است. این هم به این کیفیت است دیگر، این هم یک جور مسئله است.

علی‌کل‌حال صحبت در مجلس گذشته راجع به این بود که‌اعمالی که ظاهر پسندیده‌ای در دیدگاه مردم دارد آن اعمال را ملائکه در عرصه سنجش و میزان عمل می‌آورند. و الّا آن اعمالی که هیچ ... یعنی همین دعاها، همین آمدن، این دعایی که الان می‌کنید، این گریه‌ای که می‌کنید و این مجلسی که تشکیل می‌دهید، اینها. اما آن کار حرامی که پس آوردن اجناس باشد و آنها که حرام است، آن را اصلًا به حساب نمی‌آورند و ملائکه وقتشان را صرف اینها نمی‌کنند.

مطلب دوم نسبت به خود شخص؛ یعنی آن عمل ظاهر نسبت به خود شخص برای او ایجاد اشتباه

می‌کند. و این یک مسئله مهمی است که باید به این قضیه برسیم. اینها در روز قیامت هیچ ارزشی ندارد و در میزان عمل، ملائکه این اعمال را هَباءً مَنْثُوراً می‌کنند. هَباءً مَنْثُوراً یعنی در هوا پخش می‌کنند. پنبه‌ای را که می‌زنند این پنبه چطور پخش می‌شود؟ کاه را وقتی‌که می‌خواهند از دانه جدا کنند، باد که می‌دهند چطور این کاه در هوا پخش می‌شود؟ گرد و غبار وقتی‌که به واسطه طوفان در هوا منتشر بشود می‌گویند هَباءً مَنْثُوراً یعنی اصلا اثری نمی‌ماند، به حساب نمی‌آید.

امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند: مؤمن کسی است که ایامش را به بطالت نمی‌گذراند. در جلسه گذشته عرض شد باطل چیست و حق چیست. مختصری راجع به این مسئله صحبت شد. عرض شد آیه شریفه قرآن این مطلب را به خوبی برای ما روشن می‌کند و ملاك برای تشخیص این دو مطلب را کاملًا در اختیار ما قرار می‌دهد. در آنجا که می‌فرماید: ذلِكَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ ... الحج، ٦٢ این آیه بسیار آیه عجیبی است و سزاوار است که انسان در هر قدم از قدم‌های زندگی و در هر مرتبه از مراتب تصمیم گیری این آیه را به نظر بیاورد بدان که حق فقط اختصاص به خدا دارد. حصر می‌کند حقیقت حق را و واقعیت این مفهوم را در استناد به ذات پروردگار ذلِكَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ ان‌شاءالله در جلسات آینده برای رفقا عرض می‌کنیم که چقدر این آیه عجیب است و چه نکات ظریفی در اینجاست. حتی آیه، اسماء و صفات الهی را هم جزو حق نمی‌شمارد. خود خدا حق است و ذات پروردگار حق است این حقیقت اختصاص به ذات دارد و باید فقط متوجه ذات بود.

ذلِكَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ فقط خدا حق است. وَ أَنَّ ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ غیر از خدا هرچه که جستجو کنیم باطل است. از خدا بیاییم کنار و برویم سراغ غیر خدا، برویم سراغ جبرائیل، باطل است. برویم سراغ میکائیل، باطل است. برویم سراغ ملائکه، باطل است. وقتی‌که داشتند حضرت ابراهیم علیه‌السّلام را می‌انداختند در آتش چه فرمود؟ گفت: کاری می‌خواهی برایت انجام بدهم؟ گفت: خدا که می‌بیند، تو چه کاره‌ای؟ به جبرائیل گفت تو چه کاره‌ای، خدا که می‌بیند. او ذلِكَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ را فهمید. رجوع به مردم، باطل است. رجوع به افراد، باطل است. طلب از غیر خدا در سایر اسباب و مسببات، همه باطل است. تمام باطل است و فقط خود خدا می‌ماند و بس. وَ أَنَّ ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ؛ هرچه غیر از خدا جستجو بشود باطل است. برای رسیدن به یک هدف، خدا از کنار برود و غیر خدا به جای او بیاید، این باطل است. برای پیشبرد اهداف الهی خود خیلی دقت کنید چه می‌خواهم عرض کنم برای پیشبرد اهداف الهی خود، غیر خدا را به جای خدا بنشانیم این باطل است. این کار را انجام بدهیم تا اینکه موقعیت ما جلوه کند، باطل است. به فلان شخص مراجعه کنیم برای اینکه نسبت به این مطلب ما را کمک کند، باطل است. تمام اینها باطل است،

باطل است، باطل است. هیچ، خدا هیچی باقی نمی‌گذارد. بروید بالا و بیایید پایین همین است که است. آیه قرآن می‌فرماید.

این مطلبی که خدمتتان عرض می‌کنم، خیلی دقیق است. حالا امروز که نمی‌رسیم، اگر خدا توفیق بدهد در جلسات بعد نسبت به این مسئله و مراتب توحید و مراتب بطلان، چون هم توحید مراتب دارد و هم بطلان مراتب دارد. هم حق مراتب دارد و هم باطل. نسبت به اینها باید توجه بیشتری بشود. قرار بر این است که ما کلام امام صادق علیه‌السّلام را عرض کنیم و مکتب بزرگان را بیان کنیم. حالا که این‌طور است ما چرا کم بگذاریم؟ ما آن حد بالا را عرض می‌کنیم و رفقا هم همان حد بالا را به توفیق خداوند که خداوند توفیق بدهد همه ما مشمول عنایت او بشویم و به آن حد بالا برسیم. عرض کردم مرحوم آقا چه می‌فرمودند؟ یک روز عرض کردم گفتم مرحوم آقا می‌فرمودند: من در تربیت شاگردان به کمتر از سلمان فارسی رضایت نمی‌دهم. ببینید مسئله چقدر بالاست. آن مرحله باید مورد توجه قرار بگیرد آن مسئله. مراتب حق در آن مرتبه باید مورد دقت قرار بگیرد.

خداوند ان‌شاءاللَه توفیق بدهد که آن حقیقتی که منحصر به ذات پروردگار است، خداوند قسمت ما کند. و الّا سیر در اسماء و صفات به هر مرتبه‌ای که می‌رسد برای خیلی از افراد حاصل می‌شود و حاصل شده. اصحاب یمین هم داریم، مقربین هم داریم و مابینهما متوسطات هم داریم، مراتبی داریم. ولی حال که سفره انعام پروردگار گسترده است و برای هرگونه اطعام پروردگار صلای عام داده است، چرا انسان به آن مرتبه بالا نظرش را نیندازد و به مسائل پایین و امور ظاهری توجه داشته باشد.

علی‌کل‌حال ذلِكَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ باطل چیست؟ آن چیزی است که‌ندارد. یک شخصی می‌آید معامله می‌کند، یک جنسی را خریده ده هزار تومان بعد می‌فروشد ده هزار تومان، این باطل است؛ چرا که مابازاء ندارد، چیزی گیرش نیامده. حالا چیزی گیرش نیامده به جای خود، یک روز، دو روز و سه روز هم وقت خودش را صرف تحصیل خرید و فروش این جنس کرده است. یعنی سه روز وقت خود را تلف کرده از یک طرف و از آن طرف چیزی به دست نیاورده، این عمل را می‌گویند عمل باطل. عملی که انسان انجام بدهد و در مقابل چیزی برایش حاصل نشود. این عمل، عمل ابلهانه است. عمل غیرعقلایی است. عاقل در ارتباطات خود به دنبال مابازاء می‌گردد. کاری که انجام می‌دهد برای او برگشتی داشته باشد، برای او نفعی داشته باشد. حالا آن نفع چیست یک مطلب دیگری است. ولی بالاخره باید نفعی داشته باشد و عمل، عمل ابلهانه نمی‌تواند باشد.

فرض کنید که اگر شخصی در آیه شریفه داریم کسی که انفاق می‌کند و بعد انفاق خودش را با منّت و اذیت او و بردن آبروی آن شخص، از بین می‌برد. زحمت می‌کشد و کاری انجام می‌دهد و بعد با یك عمل تمام

زحمات خود را از بین می‌برد. مانند آیه که می‌فرماید: وَ لا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكاثاً ... النحل، ۹۲ آن زنی که می‌آید صبح تا شب شروع می‌کند به بافتن و وقتی‌که به یك مرحله رسید، یك مقداری بافت و یك پارچه‌ای به دست آورد، شب شروع می‌کند دوباره همه را ریش‌ریش کردن خب دوباره می‌شود مثل اول. از صبح تا غروب شروع به بافتن می‌کند، همین‌که شب می‌رسد همه را پنبه می‌کند. خوب این عمل، عمل ابلهانه است. این عمل، عمل عقلایی نیست.

آیه شریفه می‌فرماید در عملی که انجام می‌دهید متوجه باشید مانند آن بافتن و پنبه کردن نباشد. به قول معروف گاو نُه مَن شیر نباشد. این همه زحمت بکشید و این کار را انجام بدهید، کاری که مورد منفعت است، مورد توجه است، کار خیر است، کار نیک است و بعد با یک عمل با یک نیت به تمام آن کارهایی که انجام شده، یک خط بطلان می‌کشید و او را از حَیزِ انتفاع و مابازاء بودن در می‌آورید از بین می‌برید.

كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ این طور اعمال اگر بخواهد باشد این را می‌گویند باطل. عملی است که باطل انجام شده. فقط خستگی‌اش برای شما مانده. خرد شدن اعصابش برای شما مانده، از بین رفتن مالش برای شما مانده و هیچ حاصلی برای شما به اندازه سرسوزن بعد از اینکه از دنیا رفتیم ندارد. خاطرمان جمع، یک سرسوزن حاصل ندارد. تازه اعصاب خراب، عمر از دست رفته و بعد حساب و کتاب که چرا عمرت را در اینجا صرف کردی؟ حالا آن بماند. آن دیگر خیلی سوختن دارد. ای کاش فقط می‌گفتند هیچ! ما گذشتیم، ولی می‌گویند: این عمری که در اینجا صرف کردی بیا جواب این عمرت را بده.

در آیه شریفه می‌فرماید: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذى ... البقرة، ٢٦٤ ای گروه مؤمنین، صدقات خود را با منّت از بین نبرید. می‌خواهید به یك شخصی کمك کنید، جوری کمك کنید که دیگران متوجه این کمك بشوند! همین‌که آن شخص در نفس خود احساس خجلت کرد، بدانید تمام شد و باطل شد، بیخود پول دادید، بروید پولتان را پس بگیرید. همین‌که آن شخص یك حالتی برای او به وجود آمد که این شخص متوجه شد یا او فهمید، آن‌حالت نفسانی و انکساری که برای نفس او پیدا شد، ملکوت این عمل شما را هَباءً مَنْثُوراً کرد و از بین برد، تمام شد.

یک روز مرحوم آقا به من یک وجهی را دادند گفتند برو به فلان کس بده. این در جیب من بود تا شب، ظاهراً در مشهد بودند، در همان کسالتی که چشمشان ناراحتی پاره شدن شبکیه (دِکُلْمان) پیدا کرده بودند و آمدند در طهران و عمل کردند، در همان سفر بود در فرودگاه به من یک وجهی را دادند و گفتند که این را به فلان شخص بده. این در جیب من بود، بعد در آنجا آمدیم و به همین کارها و با خیلی از رفقا مشغول بودیم، دیگر غفلت کردم از اینکه آن شخص را در یک جایی پیدا کنم که این مبلغ را به دست او بدهم. دیدم وقت

می‌گذرد و باید حرکت کرد و آمد. به یکی از رفقا دادم و گفتم که این را برو به فلان شخص بده و بگو که مرحوم آقا دادند.

سوار شدیم و آمدیم به طهران. در طهران نشسته بودیم، بعضی از دوستان که آمده بودند قرار بود بروند ساک و وسایل را بیاورند. مرحوم آقا رو کرد به من و گفتند فلان وجه را دادی؟ گفتم: بله دادم. گفتند: خودت دادی یا دادی به دیگری؟ گفتم: ای داد بیداد. کار خراب شد، حالا چه بگویم؟ گفتم نه، جهتش این است که ... ایشان نگاه کرد فرمودند: وقتی من به تو یک چیزی را می‌دهم خودت باید انجام بدهی، من می‌توانستم به دیگری هم بدهم. شما نمی‌دانی که این شخص یک آبرویی داشت و یک حالتی داشت که جز اینکه تو که فرزند من هستی این را بدهی هر کس دیگری می‌داد آبروی او مخدوش می‌شد.

ببینید چقدر مسئله، مسئله مهمی است که این ظرافت‌ها باید در اینجا مورد توجه قرار بگیرد. منظور پول دادن که نیست. منظور رعایت آبرو و حفظ شخصیت و نفس یک مؤمن است که او مهم است و او از هزار، یکی حالا این جنبه ظاهری و مادی قضیه است. نه‌صد و نود و نه مسئله، رعایت شخصیت و رعایت نفس و رعایت عزت نفس و مناعت آن شخص است. شاید او نمی‌خواست متوجه بشود کس دیگری غیر از مرحوم آقا نسبت به این قضیه اطلاع دارد و با این کیفیت او مطلع شد که حالا فلان شخص هم می‌داند، بالاخره این هم از طرف آقا است. اما اگر من این را بدهم، نه از باب اینکه فرزند ایشان هستیم و مسئله متفاوت است و فرق می‌کند. این نکاتی است که اولیای الهی در ارتباطات خودشان به این نکات توجه می‌کنند. ما فقط می‌گوییم که برو پول را بده و مسئله تمام می‌شود. فقط همین ظاهر را می‌بینیم و پشت مسئله را توجه نمی‌کنیم.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذی وقتی‌که می‌خواهید صدقات بدهید، وقتی‌که می‌خواهید انفاق کنید، منت نگذارید و موجب اذیت آن شخص نشوید که با این کیفیت باطل می‌شود. انفاق باطل می‌شود، صدقات باطل می‌شود.

البته این هم هست که در بعضی از موارد، همین‌ها خلافش‌هم انجام می‌دادندها. و این تشخیص با خود اوست. در بعضی از موارد ما می‌دیدیم که تعمداً در حضور بقیه، فرض کنید که ایشان یک چیزی را به یک شخصی می‌دادند و یک منظورهایی از این قضیه داشتند. یک تربیت‌هایی در این مسئله اعمال می‌کردند. یک گوش مالی‌هایی در این مسئله هست آن شخصی که به این کیفیت این عمل را انجام می‌دهد نمی‌داند که الان در ملأ و در عیان دادن چه تأثیراتی دارد؟ خیلی خوب می‌داند، ولی چون استاد است می‌خواهد نیشتر را بزند در همان‌جایی که مسائل نفسانی از همان‌جا برای این شخص موانعی به وجود آورده و می‌خواهد این را از آن طریق خنثی کند. خلافش هم بوده. به این نحو نبوده که فقط به یک کیفیت است. ولی به‌طورکلی در دستورات اسلام وقتی‌که مسئله، مسئله توحید و توجه به پروردگار فقط مد نظر قرار بگیرد، در هر مورد و در هر مرتبه‌ای،

تکلیف خاص به خود را خدای متعال برای انسان روشن می‌کند.

لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِكُمْ؛ باطل نکنید صدقاتتان را به منّت گذاشتن و اذیت کردن. اگر شخصی انفاقی بکند به یک فردی و آن انفاق در غیر از وقت خودش و مناسب با غیر وقت خودش باشد، باطل است. اگر شخصی انفاق باید بکند، فرض کنید که ده هزار تومان باید بدهد، اما بیست هزار تومان می‌دهد به این عنوان که ده هزار تومان از مثل او کوتاهی تلقی بشود و موقعیت او را به حساب نیاورد، ده هزار تومان خدا فقط در نامه عملش می‌نویسد، می‌گوید ده هزار تومان را به خاطر نفس خودت دادی، هیچ حساب ندارد و باطل است.

اگر شخصی انفاق می‌خواهد بکند، این انفاق را به حساب ارتباطی بخواهد بگذارد، به حساب کاری که او انجام داده بخواهد بگذارد، خدا می‌گوید این در قبال او و تو در اینجا مسئله‌ای انجام ندادی، به خاطر من نبوده. اگر شخصی می‌خواهد پولی به فقیر بدهد و این پولی را که می‌خواهد به فقیر بدهد، از وجوهات شرعیه و واجب اوست. زکات است، ولی زکات را می‌خواهد به فقیر بدهد به عنوان اینکه از ناحیه او بخشش است و از ناحیه او هبه است. خدا به عنوان زکات حساب نخواهد کرد. زکات بر ذمه‌اش باقی می‌ماند. اگر شخصی از مال خمس می‌خواهد به فرد فقیری بپردازد، کمکی کند البته طبق دستور باید باشد، اگر نباشد فایده‌ای ندارد و وقتی‌که می‌خواهد به آن قوم‌وخویش یا به آن شخص کمک کند، نگوید که این مال، مال خمس است و من از مجتهد اجازه گرفتم برای دادن و مال من نیست، بریء الذمه نخواهد شد و مال خمس بر گردنش می‌ماند و این مقدار هم ثواب ندارد. هیچ! دوباره باید برود مال خمسش را بپردازد. چرا؟ چون وقتی‌که می‌خواسته بدهد به آن نیت داده و به این ظهور داده که این بخشش از ناحیه اوست. نه! تازه باید بگوید، بگوید که این مال، مال خمس است و مال من نیست و فلان شخص و فلان‌مجتهد اجازه برای تصرف این را داده است. همچنین مسائل بی‌حساب و کتاب نیست.

اگر شخصی اجازه بگیرد که مالی را که از وجوهات است در امور خیر مصرف کند، باید ببیند که اگر این مورد نبود، باز این اجازه را می‌گرفت یا نمی‌گرفت؟ حالا چون قوم‌وخویش او است، چون همسایه اوست، چون با او رودربایستی دارد اجازه می‌گیرد و آن مجتهد هم اجازه می‌دهد، ولی این را باید بداند چون این شخص با او رودربایستی دارد و چون او را می‌بیند، اجازه می‌گیرد و الّا کاری نداشت بداند که این جایی ندارد، فایده ندارد. نمی‌گویم در اینجا باطل است ولی ثوابی هم به او نمی‌دهند.

انسان باید کاملًا ذهن را نسبت به تکلیف الهی و به آن عبادتی که انجام می‌دهد خالی کند. باید ذهن را روشن کند. یا اینکه بعضی‌ها می‌آیند پیش فلان شخص می‌گویند که آقا این مبلغ از وجوهات است و ما می‌خواهیم شما این مبلغ را در امور خود مصرف کنید. غلط می‌کنید! این حرف‌ها ندارد. مبلغ را باید بپردازید، این در هر جایی که می‌خواهد خرج کند. می‌خواهد بیندازد در جوی، بیندازد در دریا و یا چاه.

می‌آمدند پیش مرحوم آقای بروجردی و به ایشان اعتراض می‌کردند، به افراد و به آنهایی که در درس فلسفه مرحوم علامه طباطبایی می‌رفتند، می‌گفتند افرادی که می‌آیند در اینجا و وجوهاتشان را حساب می‌کنند، می‌خواهند وجوهاتشان صرف در فقه و اصول و اخبار بشود. آنها چه کاره هستند که بیایند برای یک مرجع تکلیف تعیین کنند. غلط می‌کند کسی بیاید برای یک مرجع بگوید. او وظیفه دارد مالش را، تازه مال خودش هم نیست. تصور نکنید کسی‌که بر ذمه او زکات، کفاره یا خمس و وجوهات شرعی قرار می‌گیرد، از اول در ملک او نیست. نه اینکه او از ملک خود خارج می‌کند. از اول در ملکش نیست تا بخواهد خارج کند. از اول مربوط به امام علیه‌السّلام است یا از اول مربوط به فقراست. اگر زکات باشد مربوط به فقراست و اگر خمس باشد مربوط به امام است، منتها امام علیه‌السّلام نصفش را در سهم سادات صرف می‌کند. تصور نشود که خمس نصفش مربوط به سهم سادات و نصفش مربوط به امام است، نه همه‌اش مربوط به امام علیه‌السّلام است. منتها امام نیمی از آن را در سادات صرف می‌کند. دلش بخواهد صرف نمی‌کند. همه را در امور دیگر صرف می‌کند. از ابتدا این وجه در ملک او نیست تا اینکه او بخواهد خارج کند. منتها او وظیفه برای اخراجش را دارد و آن یک مطلب دیگری است. وظیفه اخراج غیر از اینکه ... به عکس صدقات مستحبه، که صدقه مستحبه از اول در ملک خودش شخص هست، ملک اوست، بعد می‌آید خارج می‌کند. به فقیر پول می‌دهد، به بنای فلان مسجد و فلان حسینیه کمک می‌کند، برای ایتام، مسائل و وسائلی را تهیه می‌کند. اینها صدقات مستحبه است. اینها از ملک خارج می‌شود.

بنابراین در وجوهات شرعیه از اول شخص مالک آن نخواهد شد. از اول یک پنجم او مربوط به امام علیه‌السّلام است.

اگر هم زکات باشد مربوط به فقرا و آن اموری است که خود امام باید مصارف زکات را طبق آن امور انجام بدهد. لذا از اول مال امام علیه‌السّلام است، مال این نیست. درست مثل اینکه یک شخصی، یک مالی را به عنوان امانت پیش ما بسپارد، مال ما نمی‌شود. حالا ما اگر این را به آن شخص برگردانیم منت دارد؟ بر می‌گردانم به شرط اینکه در فلان مورد خرج کنید، این حرفها را ندارد. وجوهات هم همین است. آن شخص اصلًا مالک نیست و باید به امام بدهد، امام می‌خواهد بسوزاند، بسوزاند، می‌خواهد در چاه بریزد، در چاه بریزد. هر کاری که دلش می‌خواهد بکند. لذا باید ما طبق آنچه که خدای متعال به ما دستور می‌دهد، طبق آن عمل کنیم. از خود اظهار سلیقه نکنیم. اینها می‌آیند این اموال را می‌دهند برای این مورد! اینها که هستند که می‌آیند می‌دهند؟ به چه حقی چنین حرفی می‌زنند؟ به چه حقی یک چنین دخالتی می‌کنند؟ حق آنها نیست. امانتی است پیش اینها و باید برگردانند، دست آن مرجع را هم ببوسند و خداحافظ و بروند سراغ کارشان، همین. اینجا دیگر ادای وظیفه کردند و ادای حق را در اینجا کردند.

در ادای صدقات باید رعایت عزت و آبروی مؤمن بشود. این‌طور نیست که انسان بگوید افراد بیایند در منزلش تا اینکه به آنها بپردازد. بعضی‌ها هستند مجالسی تشکیل می‌دهند و هر کسی که به آن مجالس بیاید به او انفاق می‌کنند، هر کسی نیاید می‌گویند نیامده و انفاق نمی‌کنند. شرط انفاق آمدن در مجلس است؟ اگر حق اوست باید پرداخت بشود. اگر حق او نیست نباید پرداخت شود. حالا اگر بیایی در مجلس ما، ما شما را ببینیم و مجلس روضه ما را گرم کنی، بر جمعیت اضافه کنی! موقع رفتن به شما هم چیزی خواهیم داد یا برای شما خواهیم فرستاد. همه اینها شیطان است آقا! همه اینها باطل است. هیچ فایده ندارد. تمام این مخارج برای شخصیت و حفظ آبروی خود آن شخص خرج می‌شود نه برای رفع گرفتاری‌های افراد دیگر. تمام اینها برای بزرگ‌منشی است. در مجلس ما بیایی تا ما هم به شما عنایتی بکنیم! شما غلط می‌کنید. این حرف‌ها نیست.

یادم هست در دوران طفولیت، سنم حدود ده، دوازده سال بود خدا رحمت کند گذشتگان همه را از مؤمنین و شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، آدم گاهی اوقات یادی از آنها که می‌کند، برای خودش هم یک عبرتی است با مرحوم آقا هر سال یک بار می‌رفتیم به ابهر تقریباً یکی دو ساعت تا قزوین ظاهراً راه است و مرحوم حاج هادی ابهری هم مال آنجا بود، در آنجا منزل داشت و ساکن بود و گاهی هم به طهران می‌آمد. یکی از دوستان ایشان مرحوم حاج آقای اللَهیاری بود، خدا رحمتشان کند. از شاگردان و دوستان مرحوم حاج ملا آقاجان زنجانی حاج شیخ محمود عتیق بود. دارای مکاشفات بود، دارای حالاتی بود، آدم خیلی صافی بود، خیلی اهل ولاء بود، خیلی اهل توسل بود و خانه خیلی نورانی داشت به‌طوری که مرحوم آقا می‌فرمودند از جمله اتاق‌ها و امکنه‌ای که مشارٌ بالبنان هست و مورد توجه و زبان زد هست، حسینیه حاج آقای اللَهیاری است. ایشان آن را تعریف می‌کردند و خیلی مشهود بود. ایشان سالی دو سه شب می‌رفتند در آنجا، دعوت می‌کردند و حالا بعضی از سال‌ها ما بودیم و بعضی سال‌ها نبودیم.

یک روز وقتی‌که در آنجا بودیم، یک سید پیرمردی در آنجا بود، صحبت شد که یک دیدنی از آن سید به اتفاق حاج آقا اللَهیاری بشود. حرکت کردیم رفتیم، دیدیم یک منزلی هست خیلی محقر و یک دو تا اتاق دارد و حیاطی خاکی است و یک حوض و چند تا مرغ و خروس، فقط همین، ماحصل این منزل به همین کیفیت بود. وارد آنجا شدیم، ما که این شخص را ندیده بودیم. یک سیدی بود خیلی سید نازنین و خیلی نحیف و لاغر و بسیار عفیف و بسیار با عفت، با مناعت، آمد و خیلی پذیرایی کرد و خیلی خوب و خیلی شوخ و شوخ طبع و خیلی بامزه و خلاصه سید نازنینی بود. بعد مرحوم آقا رو کردند به ایشان و به شوخی گفتند: خب آقا سید حالا من اسم نمی‌برم، البته ایشان هم به رحمت خدا رفته گفت فلانی حال شما چطور است؟ یادی از ما نمی‌کنی؟ چکار می‌کنی؟ شروع کرد، گفت ناخوشیم و اینها و گفتند: کارت چیست؟ گفت الان من کارم را به شما می‌گویم. بعد رفت و از آن اتاق پشتی، یک مدتی طول کشید و یک‌دفعه دیدیم آمد، یک پشتی گذاشته

روی دوشش که چهار برابر خودش است. خودش خیلی سید لاغر و خیلی ریزه و میزه و لاغر بود. این پارچه فروش بود، پارچه را می‌کرد توی پشتی و بعد می‌رفت، سابق بودند حالا نمی‌دانم هستند در دهات و اینها از کنار منازل می‌گذشتند و می‌گفتند پارچه داریم و قماش فروشی داریم و می‌آمدند و بساطشان را پهن می‌کردند و می‌خریدند. این هم کارش این بود. یک پشتی خیلی بزرگ و یک چوب هم گذاشته بود و می‌آمد دور این اتاق می‌چرخید و می‌گفت بزازی، بزازی، ما هم تعجب می‌کردیم این حالا کارش را در اینجا به نمایش می‌گذارد. خیلی خلاصه خندیدیم و خیلی با ظرافت بود، خیلی سید ظریف و خیلی ... یک مدتی نشستیم و بعد برگشتیم و شب بعد از غذا، من دیدم مرحوم آقا رو کردند به همین مرحوم حاج آقا اللَهیاری و گفتند شما در ارتباط با ایشان چه کردید؟

گفت منظورتان چیست؟ گفتند: شما به ایشان می‌رسید یا نه؟ ایشان گفت که بله، ما که وقت نمی‌کنیم و اگر هروقت بیایند و در روضه ما یک مساعدتی می‌کنیم. ایشان فرمودند: شما منتظرید که ایشان در روضه شما شرکت کنند و مساعدت کنید؟ چرا شما خودتان بلند نمی‌شوید و به منزل این سید اولاد پیغمبر بروید؟ چرا انتظار دارید که او به منزل شما بیاید؟ چرا خودتان نمی‌روید؟ بعد این چون خجل شد و شرمنده شد و چیزی نگفت.

صبح شد، مرحوم آقا گفتند که من دیشب یک خواب عجیبی‌دیدم. خواب دیدم مرحوم آسید حسین فاطمی مرحوم آسید حسین فاطمی در قم شاگرد مرحوم حاج میرزا جواد ملکی تبریزی بودند و بسیار مرد خوبی بود، مرد نازنینی بود، حالاتی داشت، منبر خیلی گیرایی داشت، صحبت‌های دلنشینی داشت، اهل تقوا بود و بنده که ایشان را ندیدم ولیکن خیلی از فضلای قم حتی دوستان ما، پای صحبت ایشان و تربیت ایشان می‌رفتند و استفاده می‌کردند. خیلی‌ها ایشان را دیدند و فرد معروفی بوده. ایشان کتابی دارد راجع به اخلاق و مسائل اخلاقی ایشان گفتند من دیشب مرحوم آسید حسین فاطمی را در خواب دیدم که کتاب خودشان را به من داد. من این کتاب را باز کردم، راجع به احترام به سادات و احترام به آنها و رعایت عزت نفس آنها البته به‌طورکلی و مخصوصاً سادات، این فقط اختصاص به سادات نداشت که انسان چطور باید در ارتباطات خود و در مسایل، این مسائل مهم و دقیق را باید رعایت کند. این کتاب را ایشان به من داد، من این وسط کتاب را باز کردم و این صفحه آمد و راجع به این قضیه خیلی تعجب کردم.

بعد رو کردند به حاج آقا اللَهیاری گفتند شما یک چنین کتابی دارید؟ گفت اتفاقا دارم. گفتند خب برو بیاور ایشان رفت کتاب را آورد و ایشان همان صفحه را باز کرد و دیدند همان قضیه است که در خواب راجع به کیفیت انفاق و کیفیت صدقات و مخصوصاً احترام به سادات و اینکه انسان چطور باید رعایت عزت نفس و حرمت همه به خصوص آنها را داشته باشد و خدای ناکرده عدم توجه به این موضوع، موجب حبط اعمال او

خواهد شد، خیلی عجیب. یعنی اعمال او را از بین خواهد برد.

این یک مسئله عادی نبود که خوابی که دیده شده و بعد هم دیدند که یک چنین کتابی را دارند. در حالتی که خود مرحوم آقا یک چنین کتابی در کتابخانه خود ایشان نبوده. رو کردند به مرحوم اللَهیاری و گفتند ببینید چقدر مسئله حساس و دقیق است. شما نظرتان را نسبت به افراد و خصوصیت افراد بنگرید و ببینید خدا چه نظری دارد. خدا به موقعیت محقر او نگاه نمی‌کند، شما نگاه می‌کنید من دارم می‌گویم این را و این بیان ایشان نبوده، این مال من است خدا نگاه به جثه نحیف و لاغر او نمی‌کند. خدا نگاه به عدم مکنت او و عدم وسعت او نمی‌کند. خدا نگاه به موقعیت ظاهری او نمی‌کند. خدا نگاه به روح او، نفس او، ارتباط او با رسول خدا، عزت نفس او، ایمان او، مناعت طبع او می‌کند. ببینید، این معیارها چطور تفاوت می‌کند در عالم معنا و در عالم ظاهر. ما نگاه می‌کنیم به یک شخص، می‌گوییم اینکه محلی از اعراب ندارد، اینکه وجهه‌ای ندارد، اینکه امکانی ندارد، اینکه موقعیت اجتماعی ندارد، اینکه چیزی ندارد. او نگاه می‌کند که این چه حقیقتی دارد، چه واقعیتی دارد و در چه وضعیتی است.

این معنا، معنای بطلان است. بطلان یعنی انسان در یک وضعیتی قرار بگیرد که در آن وضعیت و موقعیت، کار او و عمل او در خارج مابازاء نداشته باشد. وقتی این مسئله روشن شد، این نکته باید مورد دقت قرار بگیرد که در چه مواردی ما می‌توانیم این مسئله را جستجو کنیم؟ در چه اعمالی ما می‌توانیم این مطلب را بیابیم؟ بطلان در چه قضایایی می‌تواند قرار بگیرد؟ در چه کارهایی بطلان می‌تواند مصداق پیدا کند؟

این آیه شریفه که می‌فرماید: وَ قَدِمْنا إِلی ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ چیست؟ دو جور برای این مسئله تصور می‌شود: به قسم اولش می‌پردازیم و احتمالًا قسم دوم شاید برای امروز وقت دیگر اجازه ندهد. قسم اول این است که شخص عمل ظاهری او، عمل خیر است. ولکن نفس خود آن عمل برای مخالفت و معاندت با رضای الهی صرف می‌شود. ظاهر عمل ظاهر خوب است و خودش هم می‌داند که این عمل برای رضای الهی نیست. ولی چاره‌ای ندارد که این عمل را انجام بدهد.

خلافت غاصبانه خلفا در مقابل خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام و در مقابل خلافت ائمه علیهم‌السّلام یکی از مصادیق این قضیه است. تمام خلفا یک‌به‌یک می‌دانستند که این عمل آنها غاصبانه است و غصب خلافت و ولایت است و حق به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام و به اولاد او بر می‌گردد. و در این مسئله به اندازه سرسوزنی شک و تردید ندارند. اما این عمل را از باب اینکه شخص، هر کسی دنیا طلب است، هر کسی به دنبال ریاست می‌گردد، این‌طور نیست؟ هست دیگر، رفقا بگویند هست دیگر! کسی شک در این قضیه ندارد. مخصوصاً دیگر در این حال و هوا قضایا برای همه روشن است. هر کسی دنبال ریاست می‌گردد و هر کسی دنبال حکومت می‌گردد و هر کسی به دنبال تفوق بر مردم می‌گردد و حاضر است برای رسیدن به این مسئله

جان بپردازد. حالا کم و زیاد دارد.

این از مسائلی است که به قول ما طلبه‌ها قیاساتها معها، احتیاجی به دلیل ندارد، هیچ احتیاجی به دلیل ندارد. إِلَّا مَنْ أَتَى اللهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ الشعراء، ۸۹ مگر بعضی از افرادی که خداوند به آنها عنایت کرده باشد و آنها از این مهلکه بیرون باشند. همه افراد اگر الان بیایند بگویند ما حکومت فلان‌جا را می‌خواهیم در اختیار شما قرار دهیم، قبول نمی‌کنند؟ ما فرمانداری فلان شهر را می‌خواهیم به شما بدهیم، قبول نمی‌کنند؟ ما استانداری را می‌دهیم، برویم بالاتر ما ریاست جمهوری را به شما می‌دهیم که دیگر همه قبول می‌کنند صددرصد. هیچ بروبرگرد ندارد. ما حکومت یک قاره را به شما می‌دهیم، ما حکومت دنیا را به شما می‌دهیم. ببینید! این مسئله در همه موجود است.

این جناب خلفایی که آمدند در مقابل حق ایستادند و در مقابل ائمه علیهم السّلام قد علم کردند و حق را به حق‌دار ندادند برای چه بود؟ به خاطر همین حب نفس و حب ریاسات، به خاطر اینها بود. آیا آنها دلشان سوخته بود برای مظلومی که حقش را از ظالم بگیرند؟ آنها دلشان سوخته بود برای اینکه عدالت را در جامعه برقرار کنند؟ آن هم که مسلم است داریم می‌بینیم در کشورها، در ممالک که وضعیت به چه کیفیتی است؟! کسی به دنبال اجرای عدالت نمی‌آید فرض کنید که ریاستی را به عهده بگیرد. اگربخواهد به دنبال اجرای عدالت باشد، اول باید عدالت را راجع به خودش پیاده کند. کسی به دنبال گرفتن حق مظلوم نمی‌آید این کار را انجام بدهد، و الّا اول سراغ خودش می‌روند. کسی به دنبال اعلاء کلمه حق و توحید نمی‌آید ریاست یک جایی را به عهده بگیرد، و الّا اول دست روی خودش و روی زندگی خودش و روی رفتار خودش گذاشته می‌شود. پس کسی این کار را انجام نمی‌دهد.

معاویه بعد از اینکه مسئله به شکست امام حسن علیه‌السّلام و صلح انجامید، آمد برای مردم صحبت کرد و گفت که من نه برای روزه با شما جنگیدم و نه برای نماز، می‌خواهید بخوانید، می‌خواهید نخوانید. من جنگیدم که حکومت کنم و الان هم به آن رسیدم. نماز و روزه به عهده خودتان و خدای خودتان. این هم خیلی راست گفت. گفت من که از نماز و روزه شما نمی‌آیم سؤال کنم. خودتان و نکیر و منکر می‌دانید، نماز بخوانید یا نخوانید. من خواستم بر شما حکومت کنم، آمدم گرفتم، امام به حق را هم کنار گذاشتم و حالا هم قدرت در دست من است و حکومت هم در دست من است. خیلی صریحاً و خیلی روشن.

همین کار را ابابکر کرد، همین کار را عمر کرد، همین کار را عثمان کرد، همین کار را یزید کرد، همین کار را عبدالملک مروان کرد، همین کار را هارون کرد، همین کار را مأمون کرد. تمام این خلفایی که آمدند در مقابل ائمه علیهم السّلام تا روز قیامت، توجه کنید، تا زمان ظهور حضرت علیه‌السّلام، هر کسی آمد و احساس کرد که حق جای دیگری است، درعین‌حال پا گذاشت روی آن حق و حکومت را از آن خودش قرار داد، در

راستای همان حکومت خلفا و حکومت آنها حرکت می‌کند.

حالا این خلفا که آمدند این کار را انجام دادند با چه حربه و با چه وسیله‌ای این را انجام دادند؟ با شرب خمر در میان مردم؟ نه! با قمار در میان مردم؟ نه! با زنا در میان مردم؟ نه! با چه؟ با نماز جماعت خواندن، با منبر رفتن، با نماز جمعه خواندن، با حج انجام دادن، با اذان گفتن بر مناره‌ها، با اقامه شعائر دینی در میان مردم آمدند آن نیت پلید و زشت و قبیح که حکومت بر مردم است را تثبیت کردند. پس این عمل، عملی است در راستای معاندت و مخالفت و ضدیت با رضای الهی و معاندت با حق. این قسم اول. در این قسم مسئله مشخص است، ان‌شاءاللَه ما هم حداقل جزو این‌قسم اول نباشیم تا حالا برویم سراغ قسم دوم.

در این قسم اول، کاری را که شخص انجام می‌دهد برای او فرقی نمی‌کند در چه موقعیتی است؟ می‌خواهد به هدف برسد. الان هدف با شعائر دینی پیدا می‌شود، فردا هدف با کنار گذاشتن شعائر دینی پیدا می‌شود. امروز با نماز و روزه و ساختن بیمارستان و پرداختن به امور اجتماعی و ایتام و انفاق حاصل می‌شود. فردا به کنار گذاشتن نماز و شعائر و تأویل و توجیه بر ضد آنچه که قبلًا به عنوان مُثبِت و موجب برای این حکومت باشد، فردا به صورت دیگری در می‌آید. مثل آن قاضی در زمان امیر کبیر که شب پیش امیر کبیر آمده بود، یک مرافعه‌ای بود برای خانواده، گفته بود جناب امیر نظرشان چیست که ما فردا طبق همان نظرمان را بدهیم. خب این هم یک حکومت دیگر، این هم یک قضاوت! صد رحمت به امیر کبیر، بلند شد عمامه را از سرش برداشت و همچین تو گوشی زد که پرتش کرد از توی اتاق بیرون، و رفت یکی از علمای زاهد و عابد و عالم قم را به عنوان قاضی القضات طهران آورد نصب کرد. این معنایش چیست؟ این معنایش این است که ما می‌خواهیم در خدمت جناب امیر باشیم. بگوید کار حرام انجام بده، می‌دهیم، کار حلال انجام بده، انجام می‌دهیم. منظور بودن در خدمت امیر و کسب ریاست و صدارت قضایی بر مردم است. حلال و حرامش دیگر به ما مربوط نیست! این یک قسم.

یا اینکه شریح قاضی در زمان عمر، خلیفه ثانی، قاضی برای آنها بود، در زمان امیرالمؤمنین هم گفت که من هم می‌خواهم باشم. حضرت خواستند او را بردارند، مردم سروصدا کردند. گفت اگر تو به دنبال حق هستی، وقتی امیرالمؤمنین می‌خواهد بردارد چرا مردم را تحریک می‌کنی؟ پس معلوم است تو می‌خواهی بر مسند قضاوت باشی. برای تو علی بن ابیطالب و عمر بن خطاب فرقی نخواهد کرد. این از همان قسم اول.

یا آن افرادی که یاد دارم یکی از همین آقایان وقتی‌که انقلاب شده بود طرفدار یکی از افرادی بود که در زمان سابق جزو مخالفین خیلی معروف بود و بعد هم از دنیا رفته. این شخص از زمره پر و پا قرص‌ترین طرفداران این فرد بود و کسی بود که او را امام صادق زمان معرفی کرده بود در بعضی از شهرستان‌ها و خودش را هشام بن حکم. همین شخص بعد از انقلاب آمده بود پیش یکی از دوستان ما و گفت می‌توانی من را شفاعت

کنی که از کارهای گذشته من بگذرند و من را هم در کارها راه بدهند؟ التفات می‌کنید؟ یعنی چطور صد و هشتاد درجه یک شخص می‌تواند با تغییر روش از آن موقعیت به این موقعیت در بیاید. و اتفاقاً هم بعد رفت و خلاصه مورد توجه هم قرار گرفت! خیلی خب، انشاءاللّه مبارک باشد! این فرد آیا می‌تواند در نیت خودش خلوص داشته باشد؟ می‌تواند در کارش اخلاص داشته باشد؟ می‌تواند در رفتارش خدا را در نظر داشته باشد؟ توبه کرد! توبه کجا بود؟ می‌گوید آن موقعیت مال آن موقع بود، الان موقعیت عوض شده، ما باید سراغ این وضعیت برویم. این مهم است. این موقعیت‌را ما باید دریابیم!

البته انشاءاللّه خداوند همان‌طوری که عرض کردم ما مشمول این قسم نخواهیم شد که فردی عمل ظاهرالصلاح خود را برای تثبیت موقعیتی که معاند با حق است قرار بدهد. یعنی می‌داند. در قسم دوم ما می‌پردازیم به آن افرادی که نمی‌دانند، ولی در قسم اول این بطلان ظاهرالصلاح بودن از اینجا نشأت می‌گیرد که شخص عالماً و عامداً به امور ظاهرالصلاحی می‌پردازد که آن امور، او را در راستای معاندت و مخالفت با حق تثبیت کند و تأیید کند. نماز می‌خواند، نماز جماعت برای برقراری موقعیت خودش. اگر یک هم چنین موقعیتی را نداشت نمی‌آمد نماز بخواند. می‌نشست در خانه‌اش نماز می‌خواند. حج انجام می‌دهد برای تثبیت موقعیت خودش در میان افراد و الّا جای دیگر می‌رفت. حج انجام نمی‌داد. برای تثبیت موقعیت خودش.

مرحوم آقا نقل می‌کنند می‌فرمودند در همان زمان شاه، یک سفر که رفته بودند برای حج، آن روحانی کاروانشان یک پیرمرد ساواکی بود. یک پیرمرد روحانی ساواکی بود که این می‌خواست برود انگلیس فرزندش را ببیند، دستگاه به او گفته بود حالا تو که می‌خواهی بروی انگلیس برو از جده برو، که روحانی کاروان را به عهده بگیری، بعد از جده برایش بلیط انگلیس گرفته بودند که برود آنجا. این آمده بود می‌خواست برود پسرش را ببیند، گفته بودند حالا تو روحانی کاروان هم باش. آن وقت یک چنین شخصی، این معلوم است که برای خدا که نیامده، این می‌خواهد طبق دستورات دستگاه و اینها هم عمل بکند. حالا بماند که ایشان می‌فرمودند احکامی که ایشان صادر می‌کردند، فتاوایی که می‌دادند از جمله می‌فرمودند یک روز ما نشسته بودیم، این هم نشسته بود در همان جا، یک زنی فوت می‌کند، می‌آیند سراغش می‌گویند که فلانی فوت کرده، می‌گوید بسیار خب او را در حوله‌ای بپیچید و بفرستید برای طهران. گفتند آخر نمی‌شود برگردیم طهران، گفت دفنش کنید. آن پیرزنی که در آنجا بود می‌گفت که خب این را چطور دفن کنیم؟ می‌گویند این غسل دارد، غسلش چطور است؟ می‌گفت بله، غسل دارد، غسل دارد. می‌گویند کافور است، کافور؟ کافور چیست؟ می‌گویند با سدر، مقصود همین آب ریختن است، چطور شما یک کسی را در حوض فرو می‌کنید ایشان جدی می‌گویندها می‌گفتند همین طوری چطور یکی را در حوض فرو می‌کنید، این هم آب به آن بریزید کفایت می‌کند. می‌گفتند آخر آقا این که نشد. ایشان می‌گفتند که ما هم نشسته بودیم و می‌خندیدیم ایشان و یکی دیگر. ببینیم ایشان

چطور از عهده این میت در می‌آید. این جناب شیخ ساواکی که به دستور اعلی حضرت حالا آمده روحانی کاروان هم شده.

می‌گفتند بعد دیدیم آن زن می‌گوید، پیرزن اصفهانی هم‌بود اتفاقاً. گفت که آخر آقا می‌گویند اول باید با سدر کرد و بعد با کافور کرد بعد ... گفتند بله بله، هر کاری که بکنید انشاءاللَه خداوند قبول می‌کند. گفت حالا این غسلتان، حالا بفرمایید این را چطوری ما کفن کنیم؟ کفن! خب معلوم است آقا، یک پارچه‌ای می‌پیچید به دور او یعنی واقعاً یک چنین قضیه‌ای بوده می‌گفت آخر نه، می‌گویند باید از بالا یک نیم تنه گذاشت، بعد از زیر و بعد لباس سراسری. گفت مقصود غسل است، یعنی کفن حالا لازم نیست. مقصود همان غسل است، غسل انجام بدهید دیگر کافی است. بعد یک زنی هم نشسته بود رو کرد به همان زن اصفهانی و گفت تو که از آقا بهتر می‌دانی، چرا سؤال می‌کنی؟ برو خودت این را غسل بده و ... ایشان فرمودند بله به جده که رسیدیم ایشان از ما جدا شد و به سمت انگلیس رفت ودیدن بچه‌شان.

حالا بعضی‌ها این‌جوری هستند. یعنی موقعیت برای این افراد به این کیفیت است. این باید فلان جا برود، حالا نیامده فلان جا آمده، گذرش به آنجا افتاده. اینهایی که اهل دنیا هستند و در مقام معاندت هستند، و در مقام مخالفت با حق هستند، از اعمال ظاهرالصلاح و از امور چشم پرکن ظاهری، برای تثبیت موقعیت خود بهره می‌گیرند. این فرد را می‌گویند معاند. این فرد را می‌گویند مخالف و معاند، یعنی شخصی که هدفش و مقصدش خلاف رضای الهی و تکبر در قبال دستور پروردگار و عناد در قبال تکالیف، منتها به واسطه این امور.

نمازش برای این مسئله است. عمر نماز می‌خواند، نماز جماعت می‌خواند، برای چه؟ برای اینکه خلیفه مسلمین نمی‌شود نماز جماعت نخواند. عمر روزه می‌گرفت، حالا به حسب ظاهر، باطن می‌رفت می‌خورد یا نه نمی‌دانیم. برای اینکه خلیفه مسلمین نمی‌تواند روزه نگیرد. عمر منبر می‌رفت چون خلیفه مسلمین باید برای مردم صحبت کند. عمر مردم را نصیحت می‌کرد چون خلیفه مسلمین نمی‌تواند ساکت باشد. ولی همین نابکار و نانجیب نسبت به آن مواردی که تشخیص می‌داد که می‌تواند اعمال نفوذ کند از هیچ جنایتی فروگذار نمی‌کرد از هیچ جنایتی. نسبت به آن مواردی که صلاح خودش را در نظر می‌گرفت و می‌توانست با ترفند و با حیله به آن صلاح برسد؛ آمد خواستگاری برای دختر امیرالمؤمنین علیه‌السّلام. چه کسی آمد خواستگاری؟ قاتل فاطمه زهرا سلام اللَه علیها و مادر این دختر، حالا آمده خواستگاری و می‌گوید باید دخترت را به من بدهی، حضرت فرمودند که نمی‌شود، آن رضایت اوست. می‌گوید باید رضایت او را جلب کنی. حضرت فرمودند اگر نتوانستم چه؟ ببینید! نانجیبی و وقاحت را به کجا میرساند؟! می‌گوید به جرم دزدی شاهد می‌آورم و دستت را قطع

می‌کنم. این قدر پست و بی‌فطرت و بی‌شرف و بی‌وجدان باید باشد آن وقت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام[1] چه کار کند؟ فتنه به پا کند؟ آشوب به پا کند؟ خب می‌کند، همه را به جان هم می‌اندازد.

مظلومیت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام اینجاست. این مسئله این قدر قبیح است که خیلی‌ها نمی‌توانند باور کنند که یک چنین جنایتی اتفاق افتاده، یک چنین وقاحتی اتفاق افتاده.

این افراد، افرادی که برای حفظ موقعیت خودشان به هر کاری دست می‌زنند. ابوحنیفه، معاند درجه اول مکتب تشیع و امام صادق علیه‌السّلام. شاگرد امام صادق علیه‌السّلام است، اما بلند می‌شود می‌آید نمکدان می‌شکند. بر سر این سفره نشسته، اما بلند می‌شود می‌آید بر علیه امام صادق علیه‌السّلام جلسه تشکیل می‌دهد، مکتب درست می‌کند و در مقابل امام صادق علیه‌السّلام مذهب اهل تسنن راه می‌اندازد. سایر مذاهب ثلاثه هم وابسته به ابوحنیفه است. بهتر از آنها همین شافعی است.

اول نانجیبی که در مکتب امام صادق علیه‌السّلام آمد رخنه کرد و دستگاه از او حمایت کرد و اهل تسنن را در قبال تشیع و مخالفت با اهل بیت به راه انداخت، همین ابوحنیفه بود. او نمی‌دانست؟ اگر او نمی‌دانست پس چه کسی می‌داند؟ کسی که آمد و گفت در تمام فروع با جعفر بن محمد مخالفت کردم حتی در بستن چشم در موقع سجده. امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند: چشم در موقع سجده باید باز باشد، او می‌گفت باید ببندید. خب فقه ابوحنیفه مشخص است دیگر، وضعیتش مشخص است. یعنی تا جایی که اصلًا موجب خنده و تمسخر افراد قرار می‌گیرد. آن وقت یک چنین شخصی آیا ما می‌توانیم بگوییم که این فرد ندانسته و نفهمیده آمده در مقابل مکتب امام صادق علیه‌السّلام ایستاده، ابدا.

خیلی جای تعجب است، در یکی از نوشته‌های مرحوم مطهری، مدتی پیش تقریباً پارسال بود یا دو سال پیش می‌خواندم، بعد دوباره مراجعه کردم دیدم همین‌طور است. یک عبارت بسیار عجیبی بنده از ایشان دیدم راجع به این شخص که ابوحنیفه در زندان منصور، حاضر نشد که خلافت منصور را امضاء کند. و ایشان در آنجا نوشتند که ایشان یا مالک یا حنبل و اینها افرادی نبودند که ملعبه دست خلفا باشند. اینها حتی با خود خلفا هم مخالفت می‌کردند و حتی در زندان منصور هم خود ابوحنیفه از دنیا می‌رود. آن وقت ایشان در آنجا دارند که این مسائل و این کارهایی که اینها انجام می‌دهند، اینها مفاخر عالم اسلام است. نباید شیعه تصور کند که این افراد همگی ملعبه دست خلفا بودند. اسلام یک چنین افرادی تربیت کرده است.[2] عجبا! من نمی‌توانم میزان حیرت و بهت خودم را از این عبارت ایشان اظهار کنم. اولین دشمن امام صادق علیه‌السّلام می‌شود از مفاخر اسلام؟!! تربیت شده اسلام؟ کسی که می‌گوید در هر فرعی با جعفر بن محمد من مخالفت کردم، این می‌شود

---

[1] الکافی، ج ۵، ص ۳۴۷.

[2] مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲۱، ص ۸۱

تربیت شده دست اسلام!

اگر این‌طور است پس خوارج هم از مفاخر عالم اسلام‌هستند. چون آنها هم با معاویه مخالفت کردند. مخالفت نکردند؟ حتی یکی از آنها رفت معاویه را بکشد، یکی رفت عمروعاص را بکشد. مگر اینها مخالفت نکردند، مگر این کمونیست‌ها در زمان شاه در زندان، مخالفت با شاه نکردند، مگر همین مجاهدین خلق مخالفت با شاه نمی‌کردند؟ اینها می‌شوند از مفاخر عالم اسلام؟ یک هم چنین افرادی؟ این درست است؟

ایشان توجه به این نکته نکردند که چه انگیزه‌ای در پی این مخالفت وجود دارد؟ اگر انگیزه، انگیزه الهی باشد، تو چرا در مقابل مکتب امام صادق علیه‌السّلام دکان باز کردی و افراد را بر خلاف حکم خدا، در قبال مکتب امام صادق علیه‌السّلام قرار دادی؟ تو برای خدا این کار را کردی؟ یا با منصور داونیقی تسویه حساب داشتی؟ خب هزار انگیزه ممکن است انسان داشته باشد، ممکن است بر سر لج هم بیاید، فرض کنید یک کاری هم بکند. شما از انگیزه ابوحنیفه خبر داشتی که به خاطر خدا بود؟ به خاطر خدا بود، چرا با امام صادق علیه‌السّلام در افتاد؟ چرا با امیرالمؤمنین علیه‌السّلام درافتاد؟ چرا انحراف در مکتب ایجاد کرد؟ اینها تربیت شده نسل اسلام هستند؟ چشم ما روشن!

اینجاست که باید ما بدانیم که مسئله مهم است و مسئله مشکل است و تابع احساسات نباید بشویم و به مسائل یک سو نباید نگاه کنیم. صرف اینکه یک نفر مخالفت با دستگاه کرد و سیاسی شد، دیگر همه امورش درست شد و همه مسائلش حل.

دیگر وقت امروز اجازه نمی‌دهد، اگر از رفقا بپرسم خسته شدند؟ قطعاً می‌گویند نه. ولیکن من خودم دیگر مجال برای ادامه ندارم. ان‌شاءاللَه اگر خداوند توفیق بدهد راجع به قسم دوم که باید راجع به او یک قدری بیشتر صحبت کرد و بیشتر به زوایا و فروع پرداخت، عرایضی خدمت دوستان خواهم کرد.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد